

کیبوتری که گفتار بسد!

مسعودی در ادامه این گزارش را چنین تکمیل می‌کند: «حجاج به غلام خود گفت نامه امیرالمؤمنین را بخواند. غلام گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا عبدالملک بن مروان، امیرمؤمنان، به سوی مسلمانان و مؤمنان عراق، سلام بر شما که من با شما حمد خدا می‌کنم. حجاج گفت: غلام خاموش باش. آن‌گاه از سر خشم گفت: ای مردم عراق، ای اهل نفاق و شقاق و خلق زشت، ای اهل تفرقه و ضلال، امیرمؤمنان به شما سلام می‌دهد و سلام او را پاسخ نمی‌دهید؟ به خداوند سوگند اگر این جا باشم شما را چون چوب پوست می‌کنم و ادبتان می‌نمایم.»^(۱) در قطعه‌ای از تاریخ چنین آمده است: «عبدالملک پس از شکست دادن عبدالله بن زبیر در مکه، وارد مدینه شد و طی سخنانی خطاب به مردم گفت: ... من این مردم را جز به شمشیر درمان نمی‌کنم... شما ما را به پرهیزکاری دعوت می‌کنید، حال آن‌که خود به آن عمل نمی‌کنید. به خداوند سوگند از این پس اگر کسی مرا به تقوا امر کند گردن او را خواهیم زد و جمله پایانی را برای آن گفت که خطیبان و ائمه جمعه، هنگام خواندن خطبه‌ها، گفتار خود را با جمله «اتق الله» پرهیزگار باش! آغاز می‌کردند.»^(۲)

این خوریزی‌ها هنگامی شکل کاملاً قانونی و مشروع به خود می‌گرفت که نام امیرالمؤمنین را بر خلیفه می‌نهادند و علمای درباری و مزدگیری چون زهری، مشروعیتی تمام به دستگاه آنان می‌بخشیدند. عبدالملک با تمسک بر این طریقه، نخستین کسی بود که به صورت رسمی و علنی غدر و خیانت ورزید و عمروبن سعید بن العاص را پس از امان دادن گردن زد. علاوه بر این، نخستین کسی بود که مردم را از سخن گفتن در حضور خلیفه منع کرد و از امر به معروف جلوگیری نمود.^(۳) در مقابل این اعمال، هیچ آهنگ مخالفی به پا نمی‌خواست. این به این دلیل بود که، پشتوانه علمای درباری از یک سو و سفاکی عقال خون‌ریز از دیگر سو، مانع از ایجاد حرکت و قیام علیه این جنایات می‌شد. نمونه‌ای از این جنایات و فسادها بدین شرح‌اند:

● عبدالملک پس از یافتن خلافت دریافت که خلافت و پادشاهی او جز با کشتن مخالفان تحقق نمی‌یابد. یکی





از این مخالفان عمرو بن سعید بود. از این رو، در آغاز به او امان داد و با لطایف الحیل او را به کاخ خود فرا خواند و سپس گردن او را زد و اطرافیانش را پراکنده ساخت و سرش را به سوی همراهانش انداخت. در توجیه این امر گفت: دو شتر نر در میان شتران نمی‌باشد، جز آن‌که یکی از آن دو غالب شود.^(۴)

● عبدالملک برای به دست آوردن عاتکه دختر یزید بن معاویه تلاش فراوان کرد. عاتکه از دست او عصبانی بود. خلیفه از عمر بن بلال کمک گرفت و او با نقشه‌ای موزیانه عاتکه را به خلیفه رساند. خلیفه به عمر بن بلال گفت: «قیمت این قوادی چه قدر بود؟» او نیز از امیرالمؤمنین! هزار دینار، یک مزرعه با همه ابزار و بردگان آن و مستمری‌هایی برای فرزنداناش طلب کرد، خلیفه دستور داد تا به او بدهند.^(۵)

● چون عبدالملک بن زبیر بر مکه حکومت می‌کرد، عبدالملک مردم شام را از حج بازداشت. این کار بدان جهت بود که هرگاه مردم به حج می‌رفتند ابن زبیر آنان را علیه حکومت شام تحریک می‌کرد و از آنان بیعت می‌گرفت. عبدالملک، که چنان دید، ایشان را از رفتن به مکه منع کرد. پس مردم به اعتراض لب گشودند و گفتند: «ما را از حج خانه حرام خدا، که بر ما واجب خدایی است، باز می‌داری؟» در این میان هری که از علمای درباری و جاعلین حدیث بود پادرمیانی کرد و خلیفه را حدیثی آموخت. خلیفه سپس فریاد برآورد: این پسر شهاب زهری است که برای شما از پیامبر خدا ﷺ حدیث نقل می‌کند که گفته است: «بار سفر بسته نمی‌شود مگر به مسجد الحرام، مسجد من و مسجد بیت المقدس و آن برای شما به جای مسجد الحرام است.» پس بدانید این سنگی که بر حسب روایت پیامبر خدا چون خواست به آسمان رود و پای خویش بر آن نهاد، چون کعبه است. پس عبدالملک دستور داد تا بر آن جا قبه‌ای بنا نهادند و پرده‌ای از جنس دیبا بر آن آویخت و خدمت‌گذارانی را بر آن جا گماشت و به مردم امر کرد تا آن چنان که پیرامون کعبه طواف می‌کنند، پیرامون آن طواف کنند و در دوران بنی‌امیه این رسم بود.^(۶) این در حالی بود که این حدیث را مسلم، ابوداود و نسایی، سه تن از محدثان اهل تستن جهان اسلام، از سوی ابوهریره

این‌گونه نقل کرده‌اند: «بار سفر بسته نمی‌شود، مگر برای سه مسجد، مسجد الحرام، مسجد من در مدینه و مسجد الاقصی» بقیه حدیث که زهری آن را نقل کرده است، وجود نداشته است.^(۷) روشن است که در بازی‌های سیاسی آن روز جاعلین حدیث تا چه اندازه‌ای کاربرد داشته‌اند.

● یک روز سپهرای در و یاقوت نشان را برای عبدالملک هدیه آوردند تا او بپسندد. جماعتی از خاضان و نزدیکان او حاضر بودند. عبدالملک به یکی از نزدیکان خود که خالد نام داشت گفت: یکی از این سپرها را با دست بتاب. خلیفه می‌خواست با این کار استحکام سپرها را بیازماید. آن شخص برخاست و سپر را بتافت و بادی رها کرد. خلیفه بسیار خندید و حضار نیز خندیدند. عبدالملک گفت: غرامت این باد چند است؟ یکی از میان حضار گفت: چهارصد درهم و یک قطیفه (پیراهن مخمل). خلیفه دستور داد تا چهارصد درهم و قطیفه را به خالد دادند. یکی از حضاران اشعاری بدین مضمون سرود: «ای خالد از تابیدن سپری باد رها می‌کند و امیر در مقابل آن کیسه‌ها می‌بخشد. چه بادی بود که مایه گشاده دستی شد و فقیری را غنی کرد. مردم نیز دوست دارند که باد رها کنند و یک درهم پولی را که به او رسید بگیرند. اگر می‌دانستیم که باد مایه گشاده دستی است ما نیز، باد رها می‌کردیم. خدا امیر را نگه دارد!» عبدالملک دستور داد تا چهارصد درهم هم به او بدهند.^(۸)

خلیفه غدار در سال ۵۷ با کشتار و مکر و فریب بر مخالفان سیاسی خود فائق آمد و با ایجاد فضایی رعب‌آور و وحشت‌زا توانست حکومت ۱۱ ساله آرام و بدون درگیری را آغاز کند. او در دوران ۲۱ ساله خلافتش، بسیاری از مخالفان حکومتی را به جوخه مرگ سپرد.

زوزه مرگ

سرانجام، در سال ۸۶ عبدالملک فرزندان خود را در بستر مرگ گرد هم آورد و آخرین وصایای خود را به آنان نمود. مسعودی به نقل از مدائنی می‌گوید: «چون مرگ عبدالملک فرا رسید رو به ولید کرد و گفت: ... هرگاه از دنیا رفتم، عزم خود را جزم کن و جامه بپوش و پوست

پلنگ بر تن کن. سپس مردم را به بیعت با خویش فراخوان و هرکس که با سرش چیزی گفت تو نیز با شمشیر پاسخش ده!»^(۹) او در هنگامی این سخنان را جاری می‌ساخت که طی چند ماهه پایان عمرش قصد داشت تا عبدالعزیز را از ولایت‌هدی با زور خلع نماید و پیش از اجرای این کار، عبدالعزیز به طریقه‌ای مشکوک، با زهر مسموم گشته و از دنیا رفته بود.^(۱۰) در هنگام مرگ او ۶۶ سال داشت و چهارده پسر را بر جای گذاشته بود که هر یک در گوشه‌ای از سرزمین اسلامی بر مسلمانان حکومت می‌راندند.

درباره مرگ او مسعودی به نقل از سعید بن مسیب گفته است: مردی نزد سعید بن مسیب آمد و گفت: دیدم که گویا موسی علیه السلام بر ساحل دریا ایستاده است و پای مردی را گرفته و می‌چرخاند، چنان‌که جامه شوی، جامه را می‌چرخاند. پس او را سه بار به چرخ انداخت و سرانجام به میان دریا افکند.

سعید گفت: اگر خواب تو راست باشد، عبدالملک تا سه روز دیگر خواهد مرد. روز سوم هنوز سپری نشده بود که خبر مرگ عبدالملک رسید و آن مرد به سعید گفت: این سخن را از کجا گفتی؟ سعید گفت: برای آن‌که موسی فرعون را غرق کرد و فرعون این زمان جز عبدالملک نیست.

بازخوانی پرونده بنی‌امیه زمانی کامل می‌شود که کارنامه سیاه ولید بن عبدالملک و سپس دودمان مروان تا پایان حکومت هزارماهه منحوس و سیاه بنی‌امیه، نیز بررسی گردد. عجیب این‌که در این کنکاش‌ها از یک سو، چیزی جز جنایت و خون و فساد یافت نمی‌گردد و از سوی دیگر، مردمانی غفلت‌زده و در بند رفاه و عافیت‌طلب!

..... پی‌نوشت‌ها

۱. تاریخ مسعودی، ج ۲، عی بن حسین مسعودی، ص ۱۳۲
۲. دکتر شهیدی، زندگانی عی بن الحسین، ص ۹۸
۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲۲
۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸
۵. تاریخ مسعودی، ج ۲، همان، ص ۱۲۳
۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴، ابن واضح
۷. مهدی یشوایی، سیره یشواییان، ص ۲۸۵
۸. عی بن حسین مسعودی، تاریخ مسعودی، ج ۲، ص ۱۲۴
۹. تاریخ مسعودی، همان، ص ۱۶۳ / تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۳۳
۱۰. مسعودی، همان، ص ۲۳۲